

منبع :

نشریه الکترونیکی رخداد



تاریخ زندیه

محمد ابراهیم زاده

تاریخ زندیه یکی از ادوار پر فراز و نشیب تاریخ ایران به شمار می رود. بی ثباتی در سلطنت و پادشاهی، میل به قدرت و خیانت نزدیکان از مهمترین عواملی است که این دوران را در زمره ادوار خونین ایران قرار می دهد. یکی از مورخین آن زمان [1] اینگونه توصیف می کند که: در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری ایران کشوری است پر هرج و مرج که خونریزی و جنگ و قتل و غارت از مشخصات اصلی آن محسوب می شود. [۲]

این عوامل موجود باعث شد تا در ایران نگاه ها بیشتر به قدرت طلبی و کسب ثروت از شرایط موجود باشد و دیگر توجهی به اقتصاد و پیشرفت کشور نشود و ایران در آن زمان جزء کشورهای بی شمار می رفت که از عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی رنج می برد بدینگونه که تا آن زمان هنوز صنعت چاپ به این کشور نیامده بود و تنها وسیله ارتباط فکری مردم استنساخ دستی از نسخ خطی بود. [۳] سر جان ملکم تاریخ نویس و سیاستمدار انگلیسی که در آن زمان به ایران سفر کرده بود، مدعی است که حتی در آن زمان استعمال عرابه های چرخ دار نیز تا سال ۱۸۱۰ میلادی معمول نبوده است. [4]

اینها گوشه ای از عقب ماندگی ایرانیان آن زمان بود که بدست مورخین ثبت شده است.

(دولت و حکومت ایران در قرن دوازدهم هجری)

در ایران پادشاهان قدرت خود را از سوی خداوند می دانستند و به همین دلیل حدودی بر اختیارات خویش قائل نبودند. بدین صورت که یک دستور ساده پادشاه در حکم قانون واقعی بود و بدون چون و چرا می بایستی اجرا می شد. [5] دروویل [۶] نویسنده فرانسوی قرن نوزدهم میلادی در این باره چنین اظهار می دارد: کمتر پادشاهی است که قدرت وی به درجه قدرت پادشاهان ایران باشد. [7]

ملکم نیز در وصف پادشاهان ایران چنین می نویسد: پادشاه ایران یکی از مستبدترین پادشاهان جهان است، استبداد مطلق پادشاهان ایران از قرن ها پیش تغییری نیافته است. [8]

همین قدرت مطلق پادشاه سبب می شد تا در آن ایام عمر سلطنت در ایران کوتاه شود و قدرت از فردی به فرد دیگر انتقال یابد. بطور مثال در زمانی که نادر شاه افشار به قتل رسید، چون قاتلان وی نقشه ای برای تاج و تخت وی نداشتند عده زیادی از مدعیان به فکر قبضه کردن سلطنت ایران افتادند که توضیح آن خواهد آمد.

سرنوشت بازماندگان نادر

در بامداد شبی که نادر شاه افشار به قتل رسید سراسر کشور ایران دچار هرج و مرج و اغتشاش شد. سپاه دولتی به سرعت پراکنده شد و سربازان به غارت و نهب دست زدند. احمد خان افغان ابدالی رئیس فوج افغان سپاه نادر با سربازان خود به قندهار گریخت و افراد قزلباش به غارت بار و بنه ی سرپرده نادری دست زدند بطوری که قریب به چهار ساعت از مرگ نادر نگذشته بود که اثری از اثاثیه و خیمه پادشاهی باقی نمانده و تمامی افراد متفرق و معدوم شدند. [9]

پس از این اتفاق چون توطئه کنندگان علیه نادر نقشه قبلی برای تاج و تخت نداشتند، عده زیادی از مدعیان پادشاهی به فکر قبضه کردن سلطنت افتادند. اما قبل از همه علیقلی خان بود که دست به کار شد. وقتی این خبر به علیقلی خان رسید بیدرنگ متوجه مشهد شد و درین شهر خود را جانشین نادر و پادشاه ایران اعلام کرد (۲۷ جمادی الثانی ۱۱۶۰).

علیقلی خان ابتدا نیمی از مالیاتها و عوارض معوقه را بخشید و به همین جهت خود را عادلشاه لقب داد. [10] پس از اقدام عادلشاه تمام خاندان سلطنتی افشار از جمله رضا قلی میرزا فرزند ارشد نادر که بدست وی کور شده بود نصرالله میرزا برادر کوچکتر آن و همچنین شاهرخ میرزا فرزند ارشد رضا قلی میرزا مجبور به ترک مشهد و تحصن در قلعه کلات شدند. چون عادلشاه از رفتن شاهزادگان با خبر شد خواست آنها را بسوی خویش بیاورد. ابتدا خواست با محبت آنها را از قلعه کلات بیرون کشد و زندانی کند، ولی این کار مسیر نشد که ناچار شد با جبر و زور این امر را محقق سازد. با این قصد سهراب خان را که یکی از سر سپردگان خود بود مامور انجام این وظیفه دشوار کرد. با اینکه اینکار در عمل محقق نبود اما با غفلت نگهبانان، سهراب خان توانست با فتح یکی از برج ها به درون قلعه نفوذ کند. همین که درفش خارجی بر فراز این برج به اهتزاز در آمد ترس و وحشت ناگهانی محصورین قلعه را فرا گرفت و خواجه ها و غلامان حرمسرای نادری مهپای دفاع از قلعه گردیدند. [11]

نصرالله میرزا و دو تن از فرزندان رضا قلی میرزا به نام های امامقلی و شاهرخ از قلعه گریختند، لیکن هنگام فرار در طول راه عده ای که آنها را شناختند به قصد تقرب به عادلشاه آنها را گرفته و به زنجیر کشیدند و پیاده به وضع خفت آوری به حضور عادلشاه فرستادند. عادلشاه رضا قلی میرزا فرزند ارشد نادر و وارث قانونی تاج و تخت را که به علت کوری موفق به فرار نشده بود با پانزده تن از شاهزادگان افشار به قتل رسانید. [12]

اما عادلشاه شاهرخ فرزند ارشد رضا قلی میرزا که در آن هنگام چهارده سال داشت را از گشتن معاف کرد. غاصب تاج و تخت ترجیح داد مادام که پایه های حکومتش کاملا مستحکم نشده است شاهرخ زنده بماند تا در صورتی که مردم خواهان شاهزاده ای از خون نادر شدند حکومت غاصبانه خود را به نام وی ادامه دهد.

سلطنت عادلشاه چهارده ماه بیشتر دوام نداشت. کمی بعد از جلوس وی، برادرش ابراهیم میرزا که حاکم ایالت عراق بود بر وی شورید و مدعی سلطنت شد. تلاقی خونین بین سپاه دو برادر در حوالی سلطانیه روی داد که طی آن سپاه عادلشاه درهم شکست و خود وی نیز اسیر شد. ابراهیم میرزا دستور داد چشمان عادلشاه را بیرون کشیدند و آنگاه قبل از تسخیر مشهد و ورود به این شهر، حق قانونی شاهرخ میرزا یگانه فرزند زنده نادر را نسبت به تاج و تخت ایران تصدیق کرد و خود را «حامی پادشاه و فرمانروای سپاه» اعلام کرد. [۱۳]

در آن زمان شاهرخ که بدست عادلشاه زندانی بود خبر شکست سلطانیه و اسارت عادلشاه را شنید. با رسیدن این خبر بزرگان مشهد گرد هم آمدند و باتفاق آراء شاهرخ میرزا را پادشاه قانونی اعلام کردند. شاهرخ جوانی خوش سیمای و دوست داشتنی بود و چون از یکی از دختران شاه سلطان حسین صفوی بود مردم او را تنها شاهزاده ای می

دانستند که استحقاق سلطنت داشت، کمی پس از انتخاب شاهرخ به پادشاهی بزرگان شهر او را برای جنگ با ابراهیم خان حرکت دادند. دو سپاه مخالف در حوالی شهر سمنان و در مرز ایالات خراسان و عراق با هم مواجه شدند. قبل از وقوع جنگ بزرگان مشهد متوسل به حيله ای شدند که در مدت چند ساعت سپاهیان ابراهیم میرزا را از گرد وی پراکنده کرد. عده ای از سپاهیان شاهرخ شاه اطراف اردوی ابراهیم میرزا با صدای بلند جار زدند که شاهرخ شاه، نواده نادر و بازمانده دودمان صفوی زنده است و علیه این پادشاه، قانونی و شرعی نیست که ابراهیم میرزا قصد جنگ و ستیز دارد. این حيله ماهرانه، خاطرات پر افتخار دوران پادشاهان صفوی را در قلب سربازان ابراهیم میرزا زنده کرد و طروی احساسات آنها را برانگیخت که دسته دسته به اردوی شاهرخ شاه پیوستند و چون توپخانه وی نیز به شاهرخ شاه پیوست، ابراهیم میرزا ناچار به سوی عراق متواری شد. سپاهیان شاهرخ شاه وی را تعقیب و اسیر کردند و سپس با برادر کور او عادلشاه به قتل رسانیدند (جمادی الثانی ۱۱۶۲) [۱۴].

سلطنت شاهرخ شاه نیز چندان دوام نیاورد. بزرگان شهر کمی بعد او را خلع و کور کردند و شخص دیگری بنام میرزا سید محمد که مدعی بود فرزند یکی از دختران شاه سلطان حسین صفوی است را با نام شاه سلیمان به سلطنت گذاردند (محرم ۱۱۶۲). چهل روز بعد بزرگان شهر شاه سلیمان را خلع و کور کردند و شاهرخ شاه را که آن هنگام کور بود را دوباره بر تخت نشانند. [۱۵]

سلطنت شاهرخ بوسيله احمد خان افغان ابدالی مورد تهدید قرار گرفت. پس از ویران کردن قسمتی از هند و غارت قسمتی از شهرهای این کشور در همان هنگام که بزرگان مشهد شاه سلیمان را کور و شاهرخ را از نو به سلطنت می رسانند، احمد خان به خراسان حمله برد و پس از اشغال هرات که در حقیقت دروازه خراسان محسوب می شد به حوالی مشهد که پایتخت خراسان بود رسید و این شهر را محاصره کرد (۱۱۶۲). لیکن تصادفا زمستان آن سال به حدی سرد شد که امید رئیس افغان به یأس مبدل گردید و به افغانستان مراجعت کرد و سال بعد از نو به مشهد آمد و این بار عده ای از رؤسای سپاه مدافع شهر را با رشوه به خیانت دعوت کرد و با این تمهید به افتتاح شهر توفیق یافت. احمد خان ابدالی پس از فتح مشهد تصمیم گرفت تا فتوحات خود را در سایر نقاط ایران ادامه دهد و سراسر ایران را اشغال کند. به نیشابور حرکت کرد اما در بین راه خبرهای تازه ای شنید و دانست که در داخل ایران قوای جدیدی بوجود آمده که بر سر تاج و تخت با هم در جنگ و قتال هستند. سپس سیاست عاقلانه ای اتخاذ کرد و تصمیم گرفت خود را از جنگ و نزاع بر سر تاج و تخت ایران رها، و به افغانستان مراجعت کرد. ولی قبل از ترک خراسان اعیان شهر مشهد را در دربار شاهرخ شاه جمع نمود و به آنها توصیه کرد که ایالت خراسان را به صورت یک شاهزاده نشین مستقل در اختیار نواده نادر باقی گذارند و پیوسته به وی وفادار بمانند. و همچنین او خود را ضامن استقلال خراسان و سلطنت شاهرخ شاه اعلام کرد و سپس به افغانستان مراجعت کرد. [16]

آغاز کار دودمان زند

قبیله زند یکی از قدیمی ترین قبایل ایالات عراق بود که در همین ایالت سکونت داشت. این طایفه یکی از طوایف فیلی و شعبه ای از الوار بودند که مدتها در ملایر ماوی گرفته و به صحرانشینی به سر می بردند و در قریه «پری» از توابع ملایر و نواحی همدان نشین داشتند. بواسطه خوی صحرانشینی و سلحشوری حاضر به قبول اطاعت از کسی نبودند. در زمان پادشاهی نادر، باباخان چابشلو با تدبیری خاص به بزرگان این قوم دست یافت و جمعی از مردان آنها را بی خبر گشت و مابقی مردان و زنان و کودکان ایشان را کوچ داده به خراسان در نواحی «ابیورد» و «دره جز» سکنی داد. این طایفه در زمان علیشاه (عادلشاه) در سال ۱۱۶۲ از «ابیورد» و «دره جز» حرکت کرد و به محل خود بازگشتند

و در قریه «پری» و «گمازان» از توابع ملایر جا گرفتند. [17] و تا مدتها به غارتگری و راهزنی پرداختند. ایناق خان و بوداق خان دو برادری بودند که این امر را پس از مهدی خان بعهدہ داشتند. ایناق برادر بزرگتر دو فرزند از خود باقی گذاشت که بعد ها نقش مهمی در تعیین سرنوشت قبیله زند بعهدہ داشتند. فرزند ارشد او کریم، یعنی همان کسی که کمی بعد حکومت ایران را بدست گرفت و برادر کوچکتر صادق که سهم مهمی در فتوحات آینده برادر ارشد داشت. وقتی این دو برادر جانشین پدر شدند مدتی را با راهزنی و غارت قبیله خود را اداره کردند. ولی پس از مدتی مهدی علی خان تکلو [18] حاکم شهر همدان که بیش از دیگران از غارتگری قبیله زند خسارت دیده بود نامه ای به کریم بیگ نوشت [19] وقتی کریم از مضمون آن نامه اطلاع یافت به حدی خشمگین شد که دستور داد حامل نامه را مثله کنند و گماشتگان وی بینی و گوش سوار حامل نامه را بریدند و او را با چهره آغشته به خون به همدان فرستادند. حاکم همدان که انتظار آمدن کریم را می کشید، وقتی چهره خون آلود فرستاده خود را دید بلافاصله یکی از سرداران خود را باتفاق ۵۰۰۰ سرباز مأمور کرد تا کریم را زنده دستگیر و بحضور او آورند. وقتی کریم از این حمله آگاه شد ۲۰۰ نفر از رشیدترین مردان خود را مهیا جنگ کرد و با این عده قلیل به استقبال سپاهی شتافت که از حیث شماره بر او برتری فوق العاده ای داشت. کریم بیگ در تاریکی شب بی تأمل به دشمن حمله کرد و با ایجاد ترس و وحشت ناگهانی جمع کثیری از سربازان دشمن را غافلگیر کرد و عده ای را به قتل رسانید و بقیه را متواری کرد. بهاس شہامتی که کریم از خود در این جنگ ابراز کرد، سران قبیله زند باتفاق آراء وی را به لقب خانی مفتخر کردند و از آن زمان بود که کریم بیگ به کریم خان معروف شد. [۲۰]

پس از این جنگ و فتوحات دیگر کم کم نام کریم خان بر سر زبان ها افتاد. در سال ۱۱۶۴ هجری موفقیت تازه ای برای قبیله کوچک زند پیش آمد و در مدت کوتاهی چندین برابر بر اعتبار و اهمیت آن افزود.

توضیح آنکه چندین سال قبل ابوالفتح خان یکی از رؤسای قبایل بختیاری حکومت شهر اصفهان را بعهدہ داشت و مدعی بود که این سمت را از شاهرخ شاه افشار بعهدہ دارد و حال آنکه شاهرخ از پادشاهی جز اسم چیزی نداشت. یکی دیگر از رؤسای قبایل بختیاری بنام علی مردان خان نسبت به رقیب اصفهانی خود حسادت می ورزید و مترصد فرصت بود تا حکومت وی را در اصفهان بر چیند و خود جانشین او شود. تا اینکه شاهرخ شاه موقتا از سلطنت محروم شد، علی مردان خان فرصت را مغتنم شمرد و به اصفهان حمله کرد. [21] دو طرف در محلی به نام مورچه خورت تلاقی یافتند و چون علی مردان خان شکست خورد کسانی نزد کریم خان فرستاد و از او مساعدت طلبید. کریم خان که مدتها پیش با علی مردان خان به نزاع برخاسته بود در صدد بود تا با وی آشتی کند [۲۲] با مشورت سران قبیله، جلسه ای با علی مردان خان در گلپایگان برگزار نمود و در همین ملاقات بود که نقشه همکاری دو جانبه و حمله مشترک به اصفهان تهیه شد که طی آن دو سردار با ۲۰۰۰۰ سرباز به جانب اصفهان حرکت کردند. در اولین حمله در محلی بنام کهریز، ابوالفتح خان به دلیل برتری نفری سپاه حریف شکست خورد و به اصفهان مراجعت کرد لیکن شهر اصفهان و قلعه آن تاب توپخانه کریم خان را نیاورد و تسلیم شد. کریم خان با رقیب شکست خورده خویش با نهایت جوانمردی رفتار کرد و از او دعوت کرد تا با فاتحین همکاری کند و اتحادی مثلثی تشکیل دهند. پس از یک ملاقات سه جانبه کریم خان، علی مردان خان و ابوالفتح خان موافقت نامه ای امضاء کردند که در حقیقت ادعای جدیدی نسبت به حقوق سلطنت ایران محسوب می شد و هدف اصلی از تنظیم آن اداره کشوری بود که سه سردار بزرگ در ناحیه عراق و مستقل از دیار خراسان تأسیس می کردند.

این موافقت نامه شامل چهار بخش بود:

- (۱) ابوتراپ ۹ ساله و خواهر زاده احتمالی شاه سلطان حسین صفوی که شاه اسماعیل نامیده خواهد شد به سلطنت انتخاب شود و پایتخت او اصفهان باشد.
- (۲) فرماندهی سپاه فقط در صلاحیت و عهده کریم خان زند باشد و هر وقت مصلحت ایجاب کند او باید عازم جنگ شود.
- (۳) علی مردان خان حکمران کل کشور می شود و تعهد می کند که هرگز از شهر اصفهان خارج نشود و تمام وقت خود را صرف امور اداری و غیر نظامی کند.
- (۴) ابوالفتح خان از نو به حکومت اصفهان برگزیده و مأمور به امنیت آن می شود.[23]



کریم خان، حکمران کل کشور بموجب توافق نامه ای که به امضای سه سردار بزرگ رسید، کریم خان برای فتح دو شهر تهران و قزوین که از نظر سوق الجیشی حائز اهمیت زیادی بود حرکت کرد. غیبت موقت کریم خان دست رقیب دیرینه خود، علی مردان خان را باز گذارد تا علی رغم تعهدات خود، مردی را که مدتها نسبت به وی کینه و نفرت داشت از کار برکنار کند.

توضیح آنکه، ابوالفتح خان با اصرار کریم خان از نو به حکومت اصفهان منصوب شد و در حقیقت کریم خان وی را بر علی مردان خان (که با وی دشمنی دیرین داشت) تحمیل کرد به همین جهت ابوالفتح نسبت به کریم خان حق شناس و سپاسگذار بود. لیکن علی مردان خان به خوبی به این قضیه واقف بود که اگر روزی بین او و کریم خان اختلافی روی دهد، ابوالفتح خان جانب کریم خان را می گیرد. به همین جهت علی مردان خان وی را از حکومت اصفهان عزل کرد و کمی بعد او را به زندان افکند و به قتل رسانید.

وقتی خبر به کریم خان رسید با وجود اندوه فراوان، چون خود را ضعیف تر از علی مردان خان یافت به روی خود نیاورد و از تظاهر به هر عمل خصومت آمیز خودداری کرد. پیمان شکنی از سوی علی مردان خان به همین جا ختم نشد و او با لشکر کشی به فارس و جنگ با حاکم آن باعث عصبانیت دوباره کریم خان شد. به محض وصول خبر جنگ فارس، کریم خان سران سپاه خود را دعوت کرد و دوستانه برای آنها شرح داد که چگونه موافقت نامه سه جانبه ای به امضا رسیده و چگونه علی مردان خان با قتل ابوالفتح خان و جنگ فارس دیگر سرپیچی ها، آن را نقض کرده است. و در پایان از آنان

پرسید که تکلیف وی با همکار بی رحمی مانند علی مردان خان چیست. سران سپاه نیز باتفاق آراء پاسخ دادند که آماده جنگ با علی مردان خان هستند و از کریم خان درخواست کردند که با وی به جنگ بپردازد. کریم خان که از پشتیبانی و حمایت کامل سران سپاه خود اطمینان حاصل کرده بود با ۳۰۰۰۰ سرباز به سمت اصفهان حرکت کرد و شهر اصفهان بدون کمترین مقاومت به تصرف وی درآمد. علی مردان خان با شنیدن خبر فتح اصفهان به دست کریم خان به سرعت از کوههای بختیاری عبور کرد و در چهارمحال اردو زد. فردای آنروز جنگی بین دو حریف درگرفت که پس از چند ساعت جنگ سخت، وقتی پیروزی کریم خان مسلم به نظر می رسید، شاه اسماعیل که در اردوگاه علی مردان خان بود درگیر و دار جنگ به اردوگاه کریم خان ملحق شد. [24] این اقدام غیر منتظره شاه اسماعیل، علی مردان خان را بکلی مایوس کرد و سپاه وی گریخت و او نیز ناچار به فرار شد. [25]

این پیروزی بزرگ کریم خان را فرمانروای مطلق ایران نمود لیکن کریم خان با وجود موقعیتی که بدست آورده بود خود را بعنوان «وکیل» یا «وکیل الرعایا» معرفی کرد و پادشاه جوان را در اصفهان تاجگذاری کرد (۱۱۶۵ هجری). اما قدرت وی هنوز بر سرتاسر ایران توسعه نداشت. در ایالت بزرگ خراسان شاهرخ شاه نابینا به سلطنت بی اسم و رسم خود ادامه می داد که هیچ خطری از جانب او متوجه کریم خان نبود. اما در ایلات شمالی ایران، کریم خان در تمام عمر با دو تن از دشمنان خود در جنگ و جدال بود:

در سواحل دریای خزر با یکی از سران قبیله قاجار که حکومت خودمختاری ایجاد کرده بود و خاندان جوان زند را مدتی بعد از مرگ کریم خان منقرض کرد.

از طرف دیگر یکی از سرداران افغانی در آذربایجان حکومت خودمختاری تشکیل داده و داعیه سلطنت ایران را داشت. جنگ در داخل کشور

آزاد خان یکی از سران افغانی که سابقا در سپاه نادر خدمت کرده و شخصا فرماندهی یک فوج افغانی را به عهده داشت به کمک همین فوج پس از قتل نادر حکومت آذربایجان را قبضه کرده بود. همچنین وی در صدد بود پادشاه ضعیفی را که کریم خان در اصفهان به سلطنت رسانید بود، خلع کند و خود جانشین وی شود. ولی چون کریم خان مانع اجرای نقشه او بود با وی آغاز مخاصمت کرد و خصومت او وقتی علنی شد که کریم خان متحمل شکست سختی از محمد حسن خان قاجار شده بود.

توضیح آنکه در بغداد فرد ناشناسی مدعی شد که فرزند شاه سلطان حسین صفوی است و حقوق تاج و تخت ایران شرعا و قانونا به وی تعلق دارد. علی مردان خان که پس از شکست در مقابل کریم خان به کرمانشاه گریخته و کنج عزلت گزیده بود، فرصت را غنیمت داشت و از وی دعوت کرد تا به کرمانشاه آید. نواده ادعائی شاه سلطان حسین به اتفاق عده ای از سران افشار [26] با تشریفات خاص به کرمانشاه وارد شد و بلافاصله خود را پادشاه قانونی اعلام کرد و خود را شاه سلیمان دوم نامید. وقتی کریم خان از جریان اطلاع یافت با شتاب به سمت کرمانشاه حرکت کرد و این شهر را که از مدتی قبل در محاصره گروهی از سپاهیان او بود با شدت بیشتری محاصره کرد. اینجا بود که آزاد خان افغان به قصد کمک به علی مردان خان با ۸۰۰۰۰ سرباز متوجه کرمانشاه شد ولی در چند منزلی این شهر بود که محصورین تسلیم شده و محاصره پایان یافت. [27]

در مواجهه با این وضع جدید آزاد خان بدلیل بیم از جنگ با قوای زند به آذربایجان مراجعت کرد ولی کریم خان که از نیت سوء او در مورد کمک به علی مردان خان آگاه بود به سرعت کار خود را در کرمانشاه تمام کرد و به تعقیب او پرداخت و موفق شد در نقطه ای راه او را سد کند. آزاد خان که هنوز جرأت مقابله با کریم خان را نداشت نامه ای به وی نوشت و استدعای عفو نمود. [28]

وصول این نامه نفاق شدیدی در بین رؤسای زند افکند. شیخ علیخان و محمد خان عقیده داشتند باید با آزاد خان که اظهار خفت و خواری کرده از در سازش برخورد کرد. اما کریم خان که صلاح خود را در جنگ می دانست بدون توجه به رأی رؤسای زند به آزاد خان پیغام داد که در صورتی حاضر است به او امان دهد که وی بدون هیچ قید و شرط تسلیم و شخصا به حضور خان زند رسد. چون آزاد خان بدین امر راضی نشد جنگ در گرفت. و این جنگ چندان طولی نکشید. آشفتگی سپاه کریم خان و بی دقتی دو تن از فرماندهان وی باعث شد سپاه او متزلزل و متلاشی شود. اما کریم خان از معرکه جان به در برد. لیکن محمد خان و شیخ علیخان و حرمسرای کریم خان و جمع کثیری از نزدیکان او از جمله مادر او در قلعه پری [29] واقع در نزدیکی کرمانشاه محاصره شدند. [۳۰]

این شکست سنگین و غیر منتظره ناگهان موقعیت کریم خان را وخیم کرد. از یک طرف سپاه وی در مدت کوتاهی به کلی متلاشی شد و عده ای از فرماندهان وی در محاصره قلعه پری از دست رفته بودند و از طرفی انتشار این خبر در ایران ایجاد بلوا و شورش در شهرها کرد و از جمله در اصفهان جمعی علیه عمال او شوریدند و قسمتی از پادگان شهر را به قتل رساندند. در همان حال قلعه پری تسلیم شد و محصورین به اسارت در آمدند. آزادخان اسرای قلعه پری را به بند کشید و پیاده یا سواره به ارومیه فرستاد و خود به تعقیب کریم خان پرداخت. کریم خان ابتدا متوجه اصفهان بود، وقتی از وقایع این شهر اطلاع یافت مستقیماً به شیراز رفت ولی حاکم شیراز (هاشم خان) دروازه های شهر را به روی وی بست و چون کریم خان قدرت محاصره شیراز را نداشت و همچنین نمی توانست مدتی در برابر حصار آن شهر در معرض خطر حمله آزادخان باشد، تصمیم گرفت با سه هزار سرباز موجود به استقبال آزادخان با ۴۰۰۰۰ سرباز رود و بدون سردار و فرمانده کافی برای آخرین بار با وی مصاف کند.

اما در بین راه با پیش قراولان سپاه آزادخان تماس گرفت و از چند و چون سپاه خان افغان مطلع شد و با وجود کراهتی که نسبت به نقشه برادر کوچکتر خود، اسکندر خان داشت از جنگ با سپاه آزادخان پشیمان شد. اسکندر که جوانی شجاع و بی باک بود برادر ارشد خود را اطمینان داد که اقدام به جنگ منظم بی فایده است و توفیق آزادخان امری بدیهی است. وی پیشنهاد کرد قبل از آغاز جنگ آزادخان را به قتل رسانند و خود داوطلب این اقدام شد. [31] اما این امر میسر نشد و جزء مرگ اسکندر نتیجه مهمی نداشت. واقعه مرگ برادر کریم خان را سخت متأثر کرد. لیکن اندوه او وقتی به منتهای شدت رسید که فهمید مردی که اسکندر او را به قتل رسانیده یکی از سرداران آزادخان است و خود او مشغول تدارک حمله است. در برابر این وضع کریم خان تأمل را جائز ندانست و به سوی جنوب حرکت کرد تا از راه خرم آباد به فارس رود. در خرم آباد بدلیل کینه دیرینی که با افغانها داشتند از کریم خان به خوبی استقبال شد. در همان زمان خبر رسید که زندانیان قلعه پری نیز به طور جالبی از اسارت نجات یافتند و پس از مدتی در خرم آباد به کریم خان ملحق شدند. [32]

جنگ خشت و پایان کار آزادخان

کریم خان که در مدت کوتاهی زحمت چند ساله خود را بر باد رفته دید تصمیم گرفت زمستان سال ۱۱۶۶ را در خرم آباد بماند و در حوالی این شهر که مردم طرفدار وی بودند به تجدید قوا و جمع آوری نیرو بپردازد. اما آزادخان به وی این اجازه را نداد و عمده سپاه خود را به تعقیب وی فرستاد که در جنگی مختصر سربازان تازه کار و تجربه کریم خان پراکنده شدند و بار دیگر کریم خان مجبور به عقب نشینی شد. ابتدا حرمسرای خود را به فارس فرستاد و خود با عده قلیلی از سربازان فداکار به پیکار پرداخت تا اینکه از رسیدن حرمسرا به کوههای کهکیلویه اطمینان حاصل کرد و آنگاه خود با عده ی قلیلی از سربازان که هنوز با او بودند از برابر دشمن گریختند و متوجه کهکیلویه شدند. وقتی کریم خان

باتفاق حرم خود به کهکیلویه رسید از شادی این موفقیت بزرگ رنج و مشقت راه و تأثر و اندوه شکست را فراموش کرد.

پیش قراولان سپاه آزادخان افراد فراری زند را تا کوه مزبور تعقیب کردند و وقتی به این پناهگاه صعب العبور رسیدند و دانستند که فراریان زند در پناه معابر پر پیچ و خم آن قرار گرفته اند، به خرم آباد مراجعت کردند. کریم خان از کهکیلویه متوجه شیراز شد و قصد داشت زمستان را در کازرون بگذراند، ولی چون به وی خبر رسید که آزادخان با اکثر سپاه خود متوجه شیراز است، ناگذیرشیراز را پشت سر گذاشت و به شتاب متوجه دهکده «خشت» شد.

خشت دهکده کوچکی بود واقع در ارتفاعات کوهپایه های مرکزی فارس که چون بر تمام منطقه تسلط داشت از نظر نظامی حائز اهمیت بود.

کریم خان زمانی که به خشت رسید، تصمیم داشت بقیه عمر را در این روستا بسر کند و برای همیشه سیاست و جنگ را کنار بگذارد.

مردم خشت و رئیس آنها که رستم سلطان نام داشت نیز از او استقبال شایانی کردند و با آغوش باز او را بین خود پذیرفتند. هنوز کریم خان گرد راه از تن نزدوده بود که خبر رسید آزادخان شیراز را تصرف کرده و برای خاتمه دادن کار وی متوجه دهکده خشت شده است. سرعت عمل، پشتکار و کینه این دشمن باعث شد کریم خان لحظه ای قصد جلای وطن کند و به هندوستان رود و برای همیشه از صحنه سیاست ایران دور شود. وقتی کریم خان این تصمیم خود را با اطرافیان در میان گذاشت، رستم سلطان به حضور او رسید و استدعا کرد که از تصمیم خود منصرف شود و مدعی شد که می تواند با تمام افراد مسلح خود برای دفاع از خشت با آزادخان بجنگد.

وسیله ارتباط دهکده خشت با خارج، کوره راههای پر پیچ و خم بود که پیاده نظام به سختی می توانست از آن عبور کند و سواره نظام بکلی از عبور آن عاجز بود. بطوری که تاریخ نویسان در وصف سختی راه چنین می نویسند: معبر کماریج قریب دو میل است و این راه در کمر کوه واقع است و نوعی باریک است که در بعضی جاها عرض آن از دو پا بیشتر نیست. بنابر این سپاه، مگر بصورت قطار، یکی یکی، نمی تواند عبور کند. خود این راه پر سنگ است، لیکن در اطراف تل های کوچک هستند که نه سنگ و نه سبزه دارند و چنین مینماید که از رمل و خاک باشند و این تل ها بسیارند و مسافت بین بعضی از آنها و معبر مزبور از صد ذرع کمتر است. دو میل آخر راه در حقیقت از شدت شیب عمودی است و معبر به اندازه ای تنگ است که راه برای یک انسان و یا یک حیوان باری بیشتر نیست. قاطرها و اسب های ما در برابر پرتگاههای زیاد آنجا فرار گرفتند و با سر خوردن و زمین خوردن های مکرر مواجه شدند. [۳۳]

نقشه رستم سلطان این بود که به افغان ها فرصت داده شود بدون زد و خورد وارد معبر شوند و در همان حال که تمام سربازان خان افغان وارد معبر گشتند تفنگچیان که در بالای تپه ها کمین کردند از بالا به دشمن حمله کنند و کریم خان نیز از داخل دره آنها رامورد حمله قرار دهد.

این نقشه بطوری دقیق بود که جزء آزادخان و جمع کمی از محافظان وی، ما بقی کاملاً تارو مار شدند و احدی از آنها زنده از معبر خارج نشد.

خشت رسید تصمیم داشت بقیه عمر را در این روستا

اما آزادخان توانست از معرکه جان بدر برد و خود را به شیراز برساند، ولی کریم خان بی تأمل به تعقیب او پرداخت و چون جمع کثیری از اهالی فارس از او استقبال کردند و برای جنگ با خان افغان آماده شدند، آزادخان شیراز را ترک کرد و به اصفهان گریخت. وی قصد داشت در اصفهان ارتش خود را بازسازی کند که خبر رسید محمد حسن رئیس ایل

قاجار از شکست او استفاده کرده و به قصد تسخیر اصفهان از مازندران به سمت اصفهان پیش می‌آید. و چون کریم خان از سمت جنوب متوجه اصفهان بود آزادخان بین دو خطر قرار گرفته، ناگزیر اصفهان را ترک و متوجه آذربایجان شد. «در بیان چگونگی ترک اصفهان و پایان غائله آزادخان مورخین اختلاف نظر بسیار دارند که توضیح آن در کتب مربوط یافت می‌شود و ما به توضیح آن نمی‌پردازیم.» [۳۴]

مراجعت آزادخان به آذربایجان در حقیقت پایان غائله خان افغان و آغاز مخاصمت محمد حسن خان قاجار با کریم خان بود.

جنگ های خاندان زند و قاجار

بالافاصله پس از فراغت از کار آزادخان، کریم خان با دشمن تازه ای مواجه شد که با سماجت و سرسختی قسمت مهمی از دوره فرمانروایی خان زند را به خود مشغول کرد. این دشمن تازه قبیله ای بود که در استرآباد و مازندران به تدریج قدرت می‌گرفت و روز به روز بر قدرت و نفوذ و تعداد افراد آن افزوده می‌شد. با اینکه محمد حسن خان رئیس ایل قاجار در نخستین جنگ های خود با خاندان زند مغلوب و مقتول شد، اما اهمیت ایل قاجار و کثرت روز افزون افراد آن به قسمی بود که سرانجام طومار خاندان زند را در هم بیچید.

قاجارها به سه دسته تقسیم می‌شدند:

شاخه اول در گرجستان و در حوالی شهر گنجه مستقر بود.

شاخه دوم در مرو شاهجهان مستقر بود.

و بالاخره شاخه سوم که مهمترین و کثیرترین شاخه سه گانه بود در گرگان، ایالت ساحلی جنوب دریای خزر که مرکز آن شهر استرآباد بود متمرکز شد. [35]

قاجارهای ساکن منطقه گرگان که نقش مهمی در سرنوشت ایران به عهده داشتند خود به دو دسته تقسیم می‌شدند: ۱: یوخاری باش (بالا نشین). ۲: عشقه باش (پایین نشین) که بین این دو دسته نزاع و رقابت شدیدی حکم فرما بود که کمی بعد به جنگ خانوادگی و برادرکشی منجر شد.

در زمان قبل از حکمرانی نادرشاه افشار حکومت و ریاست ایل قاجار با فتحعلی خان قاجار عشقه باش بود که نادرشاه پس از استقرار حکومت خود او را از منصب خود معزول کرد و کمی بعد او را به قتل رسانید. [۳۶]

پس از فتحعلی خان، نادر حکومت گرگان را به زمان بیک از قبیله یوخاری باش سپرد. او به سبب کینه و نفرت زیادی که نسبت به قبیله عشقه باش ها داشت، با رؤسای آن ها در نهایت خفت و خواری رفتار کرد. بخصوص با محمد حسن خان و برادرش محمد حسین خان، فرزندان فتحعلی خان خشونت زیادی کرد. این دو برادر نیز به سمت قبایل ترکمن حرکت کردند و پس از آشنایی کامل با سوارکاری و تیراندازی، برادر بزرگتر محمد حسن دسته مسلحی از افراد فداکار و سلحشور ترکمن تدارک دید و با این دسته به گرگان رفت و زمان بیک را از این شهر راند و حکومت آنرا در دست گرفت. [37]

محمد حسن خان که به این ترتیب در مدت کوتاهی حکمران مطلق دو ایالت بزرگ گرگان و مازندران شد رفته رفته به قدری قدرت گرفت که در سال ۱۱۶۵ هجری در اختلافی که بین کریم خان و علی مردان خان رویداد جانب علی مردان خان را گرفت، ولی پس از شنیدن خبر شکست علی مردان خان، وی به گرگان عزیمت کرد.

کریم خان نیز که از نیت او با خبر بود به قصد سرکوب وی از راه گیلان متوجه مازندران و گرگان شد و به دلیل مساعد بودن مسیر در مدت کوتاهی خود را به استرآباد رساند و مرکز قبایل قاجار را محاصره کرد. [۳۸]

اما بدلیل استحکام قلعه استرآباد که یکی از محکم ترین قلاع ایران بود و نیز غارت پی در پی از سوی ترکمن ها لشکر کریم خان از هم فرو ریخت. شاه اسماعیل نیز که در این اردو بود به اسارت در آمد و بدین ترتیب طرف مدت قریب به چهل روز که از محاصره استرآباد گذشت سپاه زند که به چهل هزار نفر می رسید، به کلی نابود شد و بارونه و تجهیزات تماما به دست دشمن افتاد.[39](۱۱۶۵ هجری).

پس از مراجعت کریم خان از گرگان به تهران، در دو سال بعد از آن دیگر به فکر مضاف با خان قاجار نیفتاد و سرگرم انجام جنگ با علی مردان خان و آزادخان بود(به قبل رجوع شود). محمد حسن خان نیز از این فرصت استفاده کرد و پس از توسعه سپاه خود مقدمات لشگرکشی بزرگی را فراهم کرد که هدف آن تسخیر سراسر کشور و قبضه کردن تاج و تخت ایران بود. در سال ۱۱۶۹ هجری متوجه اصفهان به قصد جنگ با کریم خان شد. ابتدا کریم خان گروهی را به فرماندهی محمد خان و شیخ علی خان برای مقابله فرستاد ولی دو سردار شکست خورده و نیز محمد حسن خان زند به اسارت درآمد. پس از این واقعه محمد حسن خان به سمت اصفهان راهی شد و در روستای سیمی کلون واقع در ۲۵ کیلومتری اصفهان سپاه زند را به سرکردگی شخص کریم خان در هم شکست و شهر اصفهان را تصرف کرد. کریم خان نیز پس شکست راهی فارس و شیراز شد تا در آنجا به وضع اسفناک خود سرو سامانی دهد. محمد حسن خان قصد داشت به شیراز حمله کرده و کار خان زند را یکسره کند، لیکن خبر رسید که آزادخان افغان به عراق آمده و قصد تسخیر اصفهان را دارد. محمد حسن خان نیز به دلیل وجود برخی اشکالات به سمت گرگان راهی شد. آزادخان پس از تصرف بلامنازع اصفهان به تعقیب وی، راهی گرگان شد ولی در برابر نقشه های دقیق و سریع محمد حسن خان دوام نیاورد و شکست سختی خورد.[۴۰]

محاصره شیراز، پایان کار محمد حسن خان قاجار

محمد حسن خان پس از شکست آزادخان و اشغال ایالت آذربایجان، هوس اشغال اصفهان و شیراز را در سر می پروراند و چون سر مست فتوحات اخیر بود در اجرای این تصمیم به قدری عجله کرد که جان خود را در این راه بر باد داد. در سال ۱۱۷۰ هجری محمد حسن خان به قصد تسخیر اصفهان حرکت کرد و توانست این شهر و سایر شهرهای عراق را بلامنازع از آن خود کند. به قصد تجدید قوا مدتی در اصفهان توقف کرد که این توقف باعث آغاز صفحه جدیدی در فرمانروایی وی گردید. خان قاجار که تا آن زمان جز برای مخارج ضروری جنگ عوارضی نمی گرفت، همه جا با حرص و ولع مالیات گزاف تحمیل کرد، به حدی که عهد ستمهای ضحاک تازه شد و رسم جفاهای نادری تجدید گشت. دیده های خونبار که بعد از دولت نادرشاه هنوز در ماتم کشتگان خویش از گریه و زاری و اشک افشاری و سوگواری بس نکرده بودند خون حسرت باریدن از سر گرفتند و مشتکی ستمدیده که از جفای آن شهیار ستمکار در قید حیات مستعار مانده بودند دل از جان شیرین برگرفتند.[۴۱]

در مدت سه ماهی که وی در اصفهان بود توانست مقدمات جنگ با کریم خان را فراهم آورد و در بهار سال ۱۱۷۱ هجری به سمت شیراز حرکت کرد و توانست این شهر را محاصره کند. مردم فارس که از ستم های محمد حسن خان بسیار ناراضی بودند، در برابر هجوم افراد بی شمار قاجار دست به مقاومت منفی زدند و آذوقه و علوفه و حیوانات خود را به داخل قلعه شهرها بردند. محمد حسن خان که پیش بینی این امر خطیر را نکرده بود رفته رفته متوجه وخامت وضع گردید.

در طول چند روز سپاه محمد حسن خان قاجار از هم پاشیده شد، به طوری که عده ای از فرماندهان و سربازان وی و نیز تیپ افغانی که از بازماندگان سپاه آزادخان تشکیل می شد به پادگان شیراز پیوستند و جزء معدودی از نزدیکان و افراد ایل کسی در اطراف حصار شهر باقی نماند.[42]

محمد حسن خان که هر لحظه خطر هجوم محصورین را حس می کرد به اصفهان گریخت و بدون توقف متوجه گرگان شد و به سرعت شاه اسماعیل را که در ساری متوقف بود با خود به استرآباد برد تا در پناه عنوان قانونی این پادشاه ضعیف، وسایل دفاع از شهر را فراهم آورد. مقارن همین ایام کریم خان نیز شیراز را ترک و پس از چند هفته اقامت در یزد، به سمت تهران حرکت کرد و ستاد فرماندهی خود را در این شهر که راه ارتباطی شهرهای شمالی و جنوبی به حساب می آمد، بر قرار کرد.[43]

در جنگی که میان سپاه زند به سرکردگی شیخ علی خان و محمد حسن خان در محلی به نام کلباد رخ داد عمده سپاه قاجار از بین رفت و خود وی نیز به سمت استرآباد گریخت تا مهیای جنگی دیگر شود. محمد حسن خان پس از دفع فتنه داخلی و قتل عام سران و افراد یوخاری باش و ترکمن، تصمیم گرفت شیخ علی خان را غافلگیر و با یک شیبخون ناگهانی، سپاه زند را متلاشی کند. وقتی وی به اشرف رسید با تعجب با قسمت بزرگی از سپاه زند مواجه شد که در سنگرهای آراسته آماده دفاع بودند. محمد حسن خان که اوضاع را برای حمله مساعد نمی دید، تصمیم گرفت به سمت استرآباد عقب نشینی کند اما شیخ علی خان به او این اجازه را نداد و قبل از حرکت وی، به او حمله کرد. با وجود مقاومت و سرسختی که خان قاجار و سرداران وی از خود نشان دادند، سپاه قاجار پس از یک استقامت متزلزل شد و سربازان در نهایت بی نظمی به استرآباد متواری شدند. راه استرآباد پر گل و لای بود و مردابی این راه را قطع می کرد و تنها راه ارتباطی میان اشرف و استرآباد پل چوبی بود که پس از گذشتن اولین دسته سپاه قاجار فرو ریخت و محل پل ویران به میدان جنگ تن به تن خونینی مبدل شد. در همان حال محمد حسن خان نیز به محل پل ویران رسید. عده ای از سربازان زند که او را شناخته بودند به تعقیب وی پرداختند و چون محمد حسن خان متوجه خطر شد، برای فرار از مهلکه از روی اضطرار با اسب به داخل مرداب تاخت. لیکن اسب او تا سینه در گل فرو رفت و چون خان قاجار از حرکت بازماند، جمعی از سربازان زند و یوخاری باش او را احاطه کردند و پس از چند ضربت عمیق که بر پیکرش وارد کردند، سر وی را از بدن جدا کردند.[44]

وقتی خبر قتل محمد حسن خان به استرآباد رسید، قاجارهای یوخاری باش علیه عشقه باش ها قیام کردند و به قصر و بارگاه محمد حسن خان را به آتش زدند و جمعی از افراد خانواده وی را به قتل رساندند. لیکن آقا محمد خان فرزند ارشد محمد حسن خان از مهلکه گریخت و به قبایل ترکمن پناهنده شد. وی چندی بعد برای فتح استرآباد و تسخیر مجدد ولایات از دست رفته پدری به گرگان آمد ولی توفیقی نیافت و چون راه فرار به ترکمن صحرا مسدود بود به کریم خان پناهنده شد. کریم خان وی را در آغوش مهربانی کشید و از روی عطوفت زبان به نوازش او گشاد و به زبان فرزندی مخاطب ساخته در کنف لطف و رعایت بی نهایت خویش جای داد.[45]

آخرین جنگ ها

پس از پایان غائله محمد حسن خان، دوران کوتاه و تازه ای از جنگ ها برای کریم خان آغاز شد. ابتدا شورش فتحعلی خان افشار که قریب دو سال خان زند را در تبریز و ارومیه مشغول خود کرد و سپس زکی خان پسر عمو و برادر ناتنی[46] کریم خان به علت برخی نارضایتی ها در اصفهان طغیان کرد که با لشگرکشی کریم خان به اصفهان این جریان ظرف مدت کوتاهی به سود کریم خان خاتمه یافت و کریم خان با برادر ناتنی اش، زکی خان از در سازش برخوردار کرد و او را شامل عفو خویش قرار داد، و نیز غائله قبایل عرب در سواحل خلیج فارس که شامل سه قبیله: اعراب بنی کعب، اعراب مسقط و نیز شخصی به نام میرمهنا رئیس قبیله کوچکی از اعراب که مدتی سواحل خلیج فارس سکونت داشتند و سپس جزیره خارک که در آن زمان (۱۱۷۰ هجری) به تصرف هلندی ها در آمده را به تصرف خود در آورده بود، سرکوب کرد و توانست آرامش نسبی در سرتاسر ایران ایجاد کند که از مدتها قبل بی سابقه بود.

جنگ با دولت عثمانی

در زمان نادرشاه با وجود فتوحاتی که وی در جنگ با عثمانی ها به دست آورد، اما به هدف نهائی خود یعنی الحاق بندر بزرگ بصره که در آن هنگام مرکز فعالیت تجاری خلیج فارس بود نائل نشد. وقایع سریع پس از مرگ نادر و هرج و مرج در درون کشور، مدتی این فکر را در دربار زند به دست فراموشی سپرد. لیکن وقتی کریم خان توانست امنیت را در کشور تأمین کند، دوباره این فکر قوت گرفت و کریم خان نیز که خواهان استقرار مجدد تجارت خارجی ایران بود به فکر افتاد نقشه نادر را اجرا کند و بندر بزرگ بصره را به ایران ملحق سازد.

علل جنگ با عثمانی

جنگ ایران با دولت عثمانی از ابتدای قرن ده هجری، یعنی مقارن با تأسیس سلسله صفوی در ایران به وجود آمد و سراسر این دوره از تاریخ ایران را تحت الشعاع خود قرار داد. علل واقعی این جنگ ها را می توان در سه قسم خلاصه کرد:

۱: ایرانیان که عموماً شیعه مذهب و پیرو آیین اثنی عشری بودند، از قرن ها قبل می خواستند روزی اماکن مقدس و بارگاه پیشوایانشان به ایران ملحق شود. اکثر این شهرها مانند کاظمین، کربلا و نجف در قلمرو سلطنت دولت عثمانی بود. از زمان شاه اسماعیل اول مؤسس سلسله صفوی، این شهرها بین دو کشور مسلمان ایران و عثمانی دست به دست می شد. در زمانی که کریم خان توانست وحدت سیاسی کشور را تأمین و امنیت را در کشور مستقر کند این شهرها در دست دولت عثمانی بود که کریم خان قصد تصرف آن را کرد.

این مسئله را کنسول فرانسه در بصره به دولت خود چنین گزارش کرده است: «تصور می کنم لازم است یاد آوری کنم که ایرانیان هرگز الحاق مجدد بغداد و ایالات شهرهای مقدس را فراموش نکرده اند.» [۴۷]

۲: در قرن دوازدهم هجری شهر بصره به صورت مهمترین مرکز تجاری خلیج فارس درآمد. البته در جنوب خلیج فارس بنادری نظیر بوشهر، ریگ و بندرعباس وجود داشت، اما در اثر اغتشاشات داخلی و ناامنی در زمان سلسله زند، این بنادر دیگر از کار افتاده و قدرت مقابله با قدرت تجاری بصره را نداشتند. وقتی تجارت خارجی ایران به کلی فلج شد، ایران طبعاً به دنبال جبران این ضایعه بزرگ بود و ضرورت اقتصادی ایجاب می کرد که حتی با یک جنگ طولانی و سخت، این تجارت پرسود از نو برقرار شود. شهر بزرگ بصره با تجارتخانه های متعدد انگلیسی و فرانسوی آن، نزدیک ترین طعمه برای کریم خان به حساب می آمد.

۳: در آن زمان عمده سپاه ایران را عناصر نامنظم تشکیل می داد که نگهداری و اداره این سپاه امری دشوار بوده است، به علاوه در صورتی که سربازان به دلیل آرامش موقتی که در کشور حاکم شده بود بیکار و بی حرکت می ماندند از قدرت جنگی آنها کاسته می شد. بدیهی است کریم خان نمی توانست به دلیل این آرامش موقتی در کشور روحیه سلحشوری سربازان خود را به تدریج دستخوش زوال سازد. این مسئله از این جهت اهمیت بالایی داشت که سربازان ایران مانند سایر کشورها از جیره مرتبی برخوردار نبودند و تمام هزینه معیشتی سربازان از جنگ و غارت آن بود. [48]

اینها دلایل اصلی جنگ کریم خان و تصرف بصره بود. اما چند بهانه ساده عادی وجود داشت که اقدام دولت ایران را نسبت به تسخیر بصره توجیه می کرد:

۱: عمر پاشا حاکم بغداد متهم بود به اینکه در لشگرکشی کریم خان به خوزستان برای سرکوبی قبیله بنی کعب، وی نسبت به اجرای تعهدات صریح خود کوتاهی نموده و از کمک دریایی به کریم خان خودداری نموده است که این اقدام وی برای کریم خان جز تلفات بسیار و هزینه سنگین حاصلی در بر نداشت.

۲: همچنین وی متهم بود به اینکه مخفیانه به رئیس قبیله مسقط که با کریم خان در جنگ بود کمک و مساعدت کرده است.

۳: و بالاخره عمر پاشا متهم بود به اینکه با خانواده های ایرانی مقیم شهرهای مقدس بدرفتاری می کند و مالیات و عوارض زیاد از آنها مطالبه و هر روز به نحوی موجبات ناراحتی و شکایت آنها را فراهم می کند. با وجود این دلایل کریم خان بهانه کافی برای مداخله در امور بصره داشت، اما حاکم بغداد سه بهانه دیگر برای او تهیه کرد که هر کدام به تنهایی برای اشتعال آتش جنگ بین دو کشور کافی بود: اول اینکه هر سال زائرین حج که به مکه می رفتند از آنها عوارض و مالیات اخذ نمی شد ولی در سال ۱۱۸۹ هجری، عمر پاشا دستور داد عوارض سنگینی از زائرین ایرانی اخذ شود. [۴۹]

دوم اینکه در همان هنگام بیماری طاعون در بغداد شایع شد و طی آنها تعداد بسیاری از ایرانیان مقیم شهرهای مقدس از بین رفتند. به دستور عمر پاشا به جای اینکه اموال اشخاص به بازماندگان آنها در ایران واگذار شود، به نفع حکومت ضبط شد. در راستای اعتراض خانواده های قربانیان طاعون، کریم خان نامه تندی به حاکم بغداد نوشت و از او خواست تا اموال مصادره شده را به حامل نامه واگذار کند تا بین صاحبان آن تقسیم شود. لیکن عمر پاشا در حضور حامل نامه کریم خان را تحقیر و تمسخر کرد و سپس دستور داد شخص فرستاده شده را چوب زنند و از عراق اخراج کنند. [50]

و سوم اینکه مقارن همین ایام علی مرادخان از طرف کریم خان مأمور سرکوبی یکی از رؤسای کرد شده بود. ولی وقتی ستون اعزامی به کردستان رسید پاشای بغداد ستونی را برای تقویت قبیله کرد اعزام کرد. در زد و خوردی که پیش آمد علی مردان خان به اسارت سپاه عثمانی در آمد و به بغداد فرستاده شد. البته عمر پاشا پس از اطلاع از هویت واقعی وی و رابطه خویشاوندی او با کریم خان وی را به شیراز فرستاد. این وقایع که پی در پی اتفاق افتاد کریم خان را سخت عصبانی کرد و وی را بیش تر مصمم کرد تا به بصره لشگرکشی کند.

محاصره شهر بصره

خان زند پس از تأمل بسیار بالاخره تصمیم گرفت به عراق لشگرکشی کند و صادق خان برادر خود و یکی از بهترین فرماندهان سپاه، مأمور اجرای این لشگرکشی بزرگ شد. در زمستان سال ۱۱۸۸ هجری، پس از یک تدارک طولانی، شصت هزار سپاه زند به فرماندهی صادق خان، شیراز را به قصد عراق ترک کرد. این سپاه چند روز متوالی بدون توقف حرکت کرد و در سواحل شط العرب متوقف شد. چون در سراسر خط مرزی ایران و عثمانی پلی رابط بین دو ساحل شط العرب وجود نداشت، عبور سپاه ایران از شط امری محال به نظر می رسید. برای رفع این مشکل صادق خان دستور داد تا پل بزرگ مواجی از قایق بر روی شط ایجاد کنند. اقدام سپاه ایران برای ایجاد پل بر روی شط بسیار سخت و دشوار و همراه با مزاحمت اعراب بود، اما بالاخره در بهار سال بعد این کار به اتمام انجامید و وقتی دو سر پل به یکدیگر ملحق شد فریاد شادی و پیروزی با صدای پای سربازان سراسر ساحل را فرا گرفت. [51]

پس از گذشت سپاه از شط، صادق خان تصمیم داشت با یک جنگ رو در رو شهر را به سرعت فتح کند اما حاکم شهر بصره دستور داد دروازه های شهر را ببندند و هیچ لشگری برای مقابله با لشگر ایرانی به میدان اعزام نکرد. صادق خان ناچار دست به محاصره منظم شهر زد که در عین حال مدت بسیاری نیز به طول انجامید. حلقه محاصره ایرانیان به

قدری تنگ بود که از نخستین هفته ها آثار قحطی آشکار شد و اضطراب و وحشت بسیار اهالی شهر بصره را فراگرفت. حملات سپاه بصره که گاهای برای شکستن حلقه محاصره انجام می شد نیز بی نتیجه می ماند. [52] از سویی در این جنگ ایرانیان با شانس هم مواجه شدند؛ باد معروف قوس که گرم و سوزان و پر گرد و غبار بود همیشه با ظهور بیماری های مسری «ویا» و «طاعون» همراه بود لیکن تابستان سال ۱۱۸۹ هجری آغاز زدند که طغیان او موقتا بر طرف شد. لیکن بلافاصله پس از خبر مرگ کریم خان، شورش مجدد اهالی شهر بصره موجب شد این شهر مهم و مرکز بزرگ تجارت خلیج فارس را از خاک ایران مجزا کرد.

تاریخ نویسان در مورد وضعیت وخیم آن زمان در بصره چنین می نویسند. این شهر طوری است که گوئی آنرا با حمله ناگهانی اشغال کرده اند. غارت شهر ستمدیده بصره از ماه آوریل که ایرانیان وارد آن شده اند تا امروز ادامه دارد وحشیگری و تعدیاتی که سربازان بی انضباط درین گونه مواقع فقط سه یا چهار روز مرتکب می شوند، همه روزه نسبت به ساکنین تیره بخت این شهر ارتکاب می یابد. [۵۳]

-محمد علی خان قول داده بود به افراد قبایل عرب نشین بصره تعرضی صورت نگیرد و آنها بتوانند آزادانه به شهر رفت و آمد کنند و به داد و ستد خود پردازند و حتی برای تضمین قول خود بر ظهر بر قرآن امضاء داده بود. اما هنگامی که اعراب اموالشان را برای فروش به بصره آوردند ناگهان مورد حمله سربازان زند قرار گرفتند. این عمل در حکم کفر و توهین بزرگی به قرآن مجید تلقی شد. [54]

شورش قبایل عرب نشین حومه بصره باعث شد تا صادق خان با لشکری سی هزار نفره به بصره آید و آنان را پراکنده کند. وقتی این عمل محقق شد وی تصمیم گرفت اعراب را تعقیب و تنبیه کند و به تدارک این امر مشغول بود که خبر فوت ناگهانی کریم خان به بصره رسید. وی به قصد اینکه از سپاه عظیم خود برای تحصیل جانشینی و استقرار حکومت خود استفاده کند به سرعت شهر بصره را ترک کرد و قسمتی از پادگان ایرانی را نیز با خود شیراز برد. [55] فردای روز خروج صادق خان، اعراب شورشی به شهر وارد شدند و پس از قتل عام معدودی ایرانی، مقررات شهر را در دست گرفتند و دوباره خود را تابع حاکم بغداد اعلام کردند.

بدین ترتیب شهر بصره که پس از یک سال محاصره به قیمت تلفات و زحمات زیاد اشغال شده بود، بیش از سه سال در تصرف ایرانیان تماند و ثمره چندین سال خونریزی در مدت کوتاهی فدای جاه طلبی و هوس رانی سران زند گردید. (۱۱۹۳ هجری)

جانشینان کریم خان

مرگ کریم خان باعث شد تا منازعات داخلی بر سر قدرت و تجدید انقلابات به دلیل اختلافات خانگی بازماندگان از سر گرفته شود. برادرانش زکی خان و صادق خان با یکدیگر و با فرزندان او به مخالفت برخاستند. ابتدا زکی خان بر قدرت مسلط شد، اما سلطنت او به بیش از صد روز طول نکشید و به دست خواهر زاده وی، علیمرادخان که مادرش زوجه صادق خان، دیگر برادر کریم خان زند بود کشته شد (۱۱۹۳ جمادی الاولی).

ابوالفتح خان، فرزند دیگر کریم خان هم که بعد از او به پادشاهی برداشته شد، هفتاد روز فرصت فرمانروایی یافت و در آن مدت، عمر وی صرف شرب مدام و مجاورت شاهدان سیم اندام شد. [۵۶]

صادق خان نیز که او را از سلطنت خلع کرد، خودش با شورش علی مراد خان مواجه شد. شیراز به وسیله سپاه علی مرادخان تسخیر شد و صادق خان توقیف شده و به قتل رسید (به قولی خودکشی کرد) ربیع الاول ۱۱۹۶. علی مرادخان نیز وقتش به شراب خواری گذشت و این عادت، قساوت و خشونت طبع او را افزود. او اصفهان را تختگاه خویش ساخت. در جریان تمام این حوادث، آقا محمد خان قاجار که بعد از وفات کریم خان مازندران را پایگاه خویش

ساخته بود، داعیه سلطنت را که پدرش محمد حسنخان قاجار آغاز کرده بود، دنبال می کرد و به توسعه قلمرو خویش می پرداخت.

علی مرادخان که در زمان سلطنت ابوالفتح خان فتنه یک مدعی دیگر یعنی ذوالفقارخان زنجانی را دفع کرده بود، بسط قدرت آقا محمد خان را مایه تهدید سلطنت خود یافت. لشگری به سمت خان قاجار فرستاد اما لشگر توسط سپاه آقا محمد خان متلاشی شد. جعفر خان نیز که از جانب وی حکومت زنجان و خمسه را داشت، بر ضد او سر به شورش برداشت و چون آقا محمد خان در طهران بود به تسخیر اصفهان عزیمت کرد. علیمرادخان با وجود بیماری شدید برای دفع او از طهران به جانب اصفهان حرکت کرد اما در قریه مورچه خورت وفات یافت.[57]

در اصفهان باقر خراسکانی هم سر به شورش برداشت اما جعفر خان در قلعه طبرک بر او دست یافت و او را کشت(محررم ۱۲۰۱). در همین زمان آقا محمد خان به سوی اصفهان عزیمت کرد؛ جعفر خان از بیم وی اصفهان را رها کرد و به شیراز گریخت و اصفهان به دست آقامحمد خان افتاد. جعفر خان نیز هر چند در شیراز قدرت را به دست گرفت اما در آنجا به زودی خود را با مخالفت مدعیان مواجه یافت.

اصفهان چندین بار بین جعفرخان و آقا محمد خان دست به دست شد، آخرین بار توسط پسرش لطفعلی خان به دست او افتاد. اما طولی نکشید که خبر عزیمت آقامحمد خان وی را مجبور کرد اصفهان را رها کند و این شهر بعد از آن دیگر به تصرف زندیه در نیامد. در دفع شورش های دیگری که بر ضد وی شد، جعفر خان به دلیل غرور و تزلزلی که داشت توفیقی نیافت. جعفرخان حاجی قلی خان حاکم کازرون را که در دفع شورش یایان نواحی کاشان به وی خدمت کرد، و همچنین دیگر مخالفان خود از جمله صید مراد خان زند عم زاده علی مرادخان را به حبس انداخت و آنها را شکنجه کرد. بالاخره توطئه ای از سوی آنها بر ضد وی طرح شد و محبوسان خود را از قید رها کرده بودند، شبانه بر سرش ریختند و او را کشتند و سرش را بر دیوار ازگ شیراز به زیر انداختند(۱۲۰۳) و صید مرادخان را به سلطنت برداشتند، اما فرمانروایی او ۷۰ روز بیشتر به طول نینجامید.

لطفعلی خان که در کرمان بود با عده ای بالنسبه قلیل به شیراز تاخت و صید مرادخان در مقابل این ارتش کوچک مغلوب و کشته شد و شیراز به دست لطفعلی خان افتاد. در این بین خان قاجار، که عراق و قسمتی از آذربایجان را تحت حکم خویش داشت، برای خاتمه دادن به قدرت زندیه لشگری به فارس آورد اما توفیقی نیافت، به تهران بازگشت و در آذربایجان به بسط قلمرو خویش پرداخت(۱۲۰۴). لطفعلی خان ابتدا به قصد تنبیه حاکم کرمان، که از ورود به درگاه وی ابا کرده بود و چندی بعد برای مقابله با سپاه آقامحمد خان آهنگ اصفهان کرد و شیراز را به دست حاجی ابراهیم کلانتر سپرد. وی در زمان غلبه لطفعلی خان بر شیراز خدمات ارزنده ای به وی کرده بود. اما در زمان لشگرکشی لطفعلی خان به اصفهان وی به او خیانت کرد و به وسیله همدستانش، طرفداران لطفعلی خان را در شهر توقیف کرد و خود او را که قبل از مقابله با سپاه قاجار، لشگریانش با توطئه و تبانی حاجی متفرق شده بودند و در راه برگشت به شیراز بود، به تختگاه خویش راه نداد و وی بیهوده به محاصره شیراز پرداخت(محررم ۱۲۰۶). اما کاری از پیش نبرد؛ سپس به بوشهر و بعد از آن به بندر ریگ رفت. حاجی ابراهیم هم خان خان قاجار را به تسخیر فارس دعوت کرد. شیراز به دست آقا محمد خان افتاد(ذی الحجه ۱۲۰۶) و لطفعلی خان به کرمان گریخت و بالاخره ارگ کرمان را تسخیر کرد و آنجا به دولتی مستعجل دست یافت(شعبان ۱۲۰۸).[58]

آقا محمد خان به دفع او لشگر به کرمان آورد و آنجا را محاصره کرد. محاصره چهارده ماه طول کشید و کرمان به پشتیبانی لطفعلی خان مقاومت دلیرانه ای کرد و تلفات بسیار داد. عاقبت لشگریان وی که از طول محاصره ملول شده بودند، قلعه را به تصرف آقا محمد خان دادند(جمادی الاول ۱۲۰۹). هر چند لطفعلی خان با عده کم خود را به لشگر

دشمن زد و به چالاکی بیرون جست، کرمان عرصه خشم و انتقام خان قاجار گشت. خان قاجار که از خشم و کین تقریباً دیوانه شده بود فرمان داد تمام مردان شهر را به قتل رسانند یا کور کنند، و نیز زنان و کودکان را هم به بردگی به سربازان خود بخشید. قلعه بم با خاک یکسان شد. سربازان قاجار توانستند لطفعلی خان را در نزدیکی بم دستگیر کنند و او را در بند و زنجیر به درگاه خان قاجار ببرند. آقا محمد خان به دست خود چشم او را کند و او را مورد تعرض و اهانت قرار داد (ربیع الاول ۱۲۰۹). لطفعلی خان را از آنجا به طهران فرستادند و دژخیمان قاجار در آنجا او را به خواری و شکنجه بسیار، کشتند. [۵۹] اما خاطره لطفعلی خان به عنوان یک قهرمان در تاریخ ماند. جاذبه جوانی و مردانگی او، دلاوری بی نظیری که در مقابله با دشمن نشان داد و سرنوشت درد انگیزی که او مستحق آن نبود، قهرمان زند را محبوب عام کرد. بدینگونه دولت زند انقراض یافت و نوبت به فرمانروایی قاجار رسید.

پایان

-
- [۱] جان ملکم دیپلمات و مورخ انگلیسی و سفیر حکومت انگلیسی هند در ایران مولف کتاب تاریخ ایران و تاریخ سر جان ملکم است که ابتدا میرزا اسماعیل بن حیرت و سپس شیخ محمد اصفهانی آنرا ترجمه کرده اند.
- [۲] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۶۷.
- [۳] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۶۷/تاریخ ایران ج ۴ ص ۳۹۱.
- [۴] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۶۸.
- [۵] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۸۵.
- [۶] گاسپار درویل افسر فرانسوی که بر اساس عهدنامه فین کن اشتاین به ایران آمد و سپس بطور خصوصی به استخدام دولت ایران در آمد، کتاب خاطراتش را با نام سفر به ایران منتشر کرد.
- [۷] مسافرت به ایران چاپ دوم ج ۱ ص ۲۵۱.
- [۸] تاریخ ایران ج ۴ ص ۱۶۰/تاریخ زندیه ج ۱ ص ۸۵.
- [۹] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۰۴.
- [۱۰] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۰۵.
- [۱۱] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۰۶-۱۰۷/تاریخ گیتی گشای زندیه ص ۹.
- [۱۲] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۰۸/تاریخ گیتی گشای زندیه ص ۱۰/حاشیه مجمل التواریخ ص ۲۹۳.
- [۱۳] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۰۹.
- [۱۴] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۱۰.
- [۱۵] مجمل التواریخ بعد نادریه ص ۳۰ و حاشیه ذیل این نسخه ص ۳۱۲.
- [۱۶] گیتی گشای زندیه ص ۱۸/تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۱۱.

- [۱۷] مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۴۵۱/گیتی گشای زندیه ص ۵/تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۱۲/ مجمل التواریخ بعد نادره ص ۱۲۷.
- [۱۸] در کتاب مجمل التواریخ ص ۱۲۸ مهر علی خان آورده شده.
- [۱۹] متن نامه: مجمل التواریخ بعد نادره ص ۱۲۸.
- [۲۰] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۱۵/ مجمل التواریخ بعد نادره ص ۱۲۹/ تجربه الاحرار، دنبلی، ج ۲ ص ۱۰/ رجال بامداد ج ۱ ص ۴۷/ گلشن مراد ص ۷۴۵/ تاریخ گیتی گشای زندیه ص ۵.
- [۲۱] مجمل التواریخ بعد نادره ص ۱۴۶/ تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۱۶.
- [۲۲] مجمل التواریخ بعد نادره ص ۱۴۵.
- [۲۳] مجمل التواریخ ص ۱۴۸/ تاریخ گیتی گشای زندیه ص ۱۵.
- [۲۴] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۲۱/ تذکره شوشتر ص ۶۹.
- [۲۵] گلشن مراد ورق ۵ ص ۱/ مجمل التواریخ بعد نادره ص ۱۵۰/ گیتی گشای زندیه (نامی) ص ۶ تا ۱۱.
- [۲۶] گیتی گشای زندیه ص ۲۲/ تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۲۵.
- [۲۷] گیتی گشای زندیه ص ۴۴/ تذکره شوشتر ص ۹۴/ تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۲۵.
- [۲۸] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۲۶/ گیتی گشای زندیه ص ۲۲۰.
- [۲۹] در مجمل التواریخ قلعه پیری گفته شده است.
- [۳۰] تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۲۷/ گیتی گشای زندیه ص ۲۴/ مجمل التواریخ بعد نادره ص ۲۲۷.
- [۳۱] مجمل التواریخ بعد نادره ص ۲۴۲/ تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۲۸-۱۲۹.
- [۳۲] مجمل التواریخ بعد نادره ص ۲۳۵/ گیتی گشای زندیه ص ۴۰.
- [۳۳] تاریخ ایران (جان ملکم) ترجمه فارسی ج ۲ ص ۴۶/ مسافرت از ایران به هند و از بنگال به ایران ج ۲ ص ۴۷.
- [۳۴] تاریخ ایران (جان ملکم) ترجمه فارسی ج ۲ ص ۴۶/ گیتی گشای زندیه ص ۴۹/ گلشن مراد ورق ۳۹ ص ۱/ احسن التواریخ یا تاریخ محمدی ص ۱۷/ تاریخ زندیه ج ۱ ص ۱۲۶.
- [۳۵] احسن التواریخ یا تاریخ محمدی ص ۸.
- [۳۶] احسن التواریخ یا تاریخ محمدی ص ۱۰-۱۱/ گلشن مراد ورق ۲۴ ص ۱.
- [۳۷] احسن التواریخ ص ۸.
- [۳۸] گیتی گشای زندیه ص ۲۶.
- [۳۹] احسن التواریخ ص ۱۲/ مجمل التواریخ بعد نادره ص ۱۷۸-۱۸۲/ و نیز ر.ک به تاریخ ملک آرا ورق ۲۵.
- [۴۰] گیتی گشای زندیه ص ۵۶/ گلشن مراد ورق ۱۱ ص ۱.
- [۴۱] گیتی گشای زندیه ص ۶۱.
- [۴۲] احسن التواریخ ص ۱۷/ تاریخ ملک آرا ورق ۲۵.
- [۴۳] احسن التواریخ ص ۱۸.
- [۴۴] گیتی گشای زندیه ص ۲۵۹/ در کتاب تاریخ محمدی واقعه قتل محمد حسن خان به شکل دیگری نوشته شده است که به دلیل جانب داری شدید مولف از خاندان قاجار و شاه ممدوح وی آقا محمد خان قاجار فرزند محمد حسن خان قاجار به نظر صحیح نمی آید. ر.ک به تاریخ محمدی ص ۱۹.
- [۴۵] گیتی گشای زندیه ص ۸۴/ گلشن مراد ورق ۲۷.

- [۴۶] پس از مرگ ایناق خان پدر کریم خان مادرش به ازدواج عمویش بوداق در آمد که از این ازدواج سه فرزند به وجود آمد: اسکندرخان، زکی خان و یک دختر که فرزند وی پس از مرگ کریم خان سومین پادشاه زند بود.
- [۴۷] گزارش مورخ ۲ ژانویه ۱۷۸۱ کنسول فرانسه در بصره، مکاتبات کنسولی، بغداد، ج ۲، نمره ۱۷۶.
- [۴۸] گلشن مراد ورق ۹۱ ص ۱ / گیتی گشای زندیه ص ۱۸۱.
- [۴۹] گیتی گشای زندیه ص ۱۸۱.
- [۵۰] گلشن مراد ورق ۹۱ ص ۱ / گیتی گشای زندیه ص ۱۸۱.
- [۵۱] گیتی گشای زندیه ص ۱۸۷ / گلشن مراد ورق ۵ ص ۱.
- [۵۲] گیتی گشای زندیه ص ۱۹۰ / این جریان با بیانی دیگر در گلشن مراد نقل شده است ر.ک به گلشن مراد ورق ۹۶ ص ۲.
- [۵۳] نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۷۷۷ کنسول فرانسه در بصره مکاتبات کنسولی ج ۱ نمره ۱۹۷.
- [۵۴] گلشن مراد ورق ۹۱۲ ص ۱ / گیتی گشای زندیه ص ۵۹.
- [۵۵] نامه مورخ ۱۶ ژوئن ۱۷۷۹ کنسول فرانسه در بصره مکاتبات کنسولی-بصره-ج ۱ نمره ۱۹۷.
- [۵۶] روزگاران ص ۷۶۱.
- [۵۷] روزگاران ص ۷۶۲.
- [۵۸] روزگاران ص ۷۶۳-۷۶۴.
- [۵۹] روزگاران ص ۷۶۴.